



مقایسه واژه خلیفه از نگاه محدثان و مفسران فریقین

ناصر خزائی^۱، سید محمد رضوی^۲، سیده فاطمه هاشمی^۳

چکیده: از جمله مباحثی که در حوزه قرآن پژوهی مطرح است بحث خلیفه‌الله است که در قرآن کریم چندین بار این واژه با صیغه‌های متفاوت آمده است این تحقیق با استفاده از شیوه توصیفی تحلیلی و مراجعه به کتب لغت و تفاسیر قرآن کریم و مراجعه به احادیث معصومین (ع) فراهم آمده و در پی پاسخ به این سؤال است که واژه خلیفه از حیث مفهومی و با توجه به قرائن به چه معناست و آیا مصادیق آن فقط انبیاء و ائمه معصومین هستند یا هرکسی که بعد از پیامبر رهبری جامعه اسلامی را به دست به گیرد... نتیجه حاصل از آن این است که خلیفه‌الله در هر عصری از جانب خداوند متعال معین و منصوب است و همواره زمین از حجت و خلیفه الهی خالی نیست. از جمله دلایل این ادعا این است که در قرآن کریم این واژه خاص انبیا و اولیای الهی بکار رفته است. از نظر قرآن کریم چون خلیفه الهی علم اسماء را از خداوند متعال دریافت نموده و با فضیلت علم و عصمت به مقامی رسیده که به امر خداوند متعال مسجود فرشتگان و به عالی‌ترین جایگاه در عالم خلقت رسیده یعنی مقام خلافت الهی در زمین که این امر جز با اراده حضرت حق امکان‌پذیر نیست. لذا افراد دیگر از جامعه بشری شایستگی منصب مقام خلافت خداوند را ندارند.

واژگان کلیدی: مصداق، مفهوم، خلیفه‌الله، روایات، انبیاء، اولیا.

* تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۵

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۱۱

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاداسلامی، تهران، ایران، naserkhazaei1@gmail.com
۲. استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، razavi@gmail.com
۳. استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاداسلامی، تهران، ایران، dr.fat.hashemi@gmail.com

مقدمه

پس از رحلت حضرت ختمی مرتب محمد (ص) برخی از مسلمانان بنا به دلایلی بدون توجه به آیات قرآن و سفارشات و وصیت آن حضرت نسبت به نصب جانشین پیامبر تحت عنوان خلیفه الرسول اقدام نمودند که مورد اعتراض امام معصوم و برخی از صحابه و یاران امام قرار گرفت اما منجر به نتیجه نشد و آنانی که مسیر خلافت و ولایت جامعه مسلمین را تغییر دادند به عمد از الفاظ قرآن با مفاهیم خاص نظر خود نیز بهره بردند که این اختلاف مفاهیم از الفاظ موجب شد تا در سده‌های بعد عالمان قرآن پژوه، واژه پژوهی قرآن کریم را در قالب علوم قرآنی تحت عنوان مفردات قرآن، غرائب القرآن، مشکلات القرآن، معانی القرآن، مجازالقرآن و غیره... مورد توجه قرار دادند و بررسی مفهوم واژه‌های قرآنی همچنان مورد توجه و عنایت علما و دانشمندان علوم قرآنی است. واژه خلیفه الله و صورت‌ها و اشکال دیگری از این کلمه که از نظر مفهوم و معنا قرابتی با این واژه دارند در قرآن و احادیث معصومین علیه السلام به کرات آمده است. این مفهوم نقش برجسته‌ای در نظام اعتقادی و اخلاقی دینی

قرآن ایفا می‌کند از این رو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از طرفی می‌دانیم، که فهم درست آیات الهی و احادیث مربوطه در پرتو فهم صحیح و دستیابی به معنا و مفهوم صحیح واژه‌های قرآنی است و بدون دانستن معنای صحیح واژگان، درک قابل توجهی از آیات الهی نخواهیم داشت. اهمیت و ضرورت فهم درست و نزدیک به صواب آیات قرآن کریم همواره مورد توجه علمای راستین و معتقد به کلام الهی بوده است احادیث مورد بحث در این مقاله ذیل آیاتی است که به واژه خلیفه پرداخته، و به جایگاه و منزلت انسان عنایت دارد شناخت حقیقت انسان و آگاهی از مقام انسانی در جهان هستی قطعاً نقش و اهمیت به سزایی در هدایت او به سوی صراط مستقیم دارد شناخت این مهم که خداوند متعال از جعل خلیفه در زمین و امر به ملائکه برای تعظیم و سجده در برابر آن مقام ربانی چه پیامی را یاد آور شده است از اهمیت والایی در معرفت دینی برخوردار است لذا با توجه به ضرورت فهم و درک صحیح از آیات قرآن با رجوع به احادیث خصوصاً احادیث پیرامون موضوع مورد بحث ضمن بررسی و مقایسه دیدگاه محدثان شیعه و سنی و تفاسیر روایی مطرح آنان با بهره مندی از

تفسیر قرآن به قرآن نسبت به بیان مطالب و ارائه آن اقدام می‌گردد. هدف پژوهش حاضر بررسی تطبیقی واژه خلیفه از نگاه محدثین و تفاسیر روایی شیعه با دیدگاه مفسرین اهل سنت، تبیین منزلت و جایگاه انسان شایسته مقام خلافت از نگاه محدثین شیعه و اهل سنت، بررسی و تبیین موارد اشتراک و افتراق تفاسیر روایی شیعه با تفاسیر اهل سنت، بررسی مقایسه تفاسیر روایی دو دیدگاه در موضوع خلیفه و انتخاب رای احسن است. محقق در این پژوهش در پی پاسخگویی به این پرسشهاست که محدثان و مفسران شیعه و اهل سنت واژه خلیفه را چگونه تبیین نموده‌اند؟ اهمیت و ضرورت بررسی و مقایسه نگاه محدثان و مفسران فریقین در مفهوم و مصادیق خلیفه چیست؟ موارد اشتراک و اختلاف تفاسیر روایی شیعه با تفاسیر روایی اهل سنت در مفهوم و مصادیق خلیفه الله چیست؟ چگونه و از چه طریقی می‌توان دیدگاه قرین به صحت را تبیین و اثبات کرد؟

۱. بررسی واژه خلیفه از نظر لغت و مفهوم

۱-۱. واژه خلیفه

فراهیدی ذیل ریشه «خلف» گوید: خلیفه کسی است که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند و جای او را می‌گیرد. (الفراهیدی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۲۶۵).

ابن فارس ذیل ریشه «خلف» گوید: «خلافت» از آن رو خلافت نامیده شده که شخص دوم پس از شخص اول می‌آید و در جای او می‌نشیند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۰۸) راغب اصفهانی نیز «خلافت» را به معنای نیابت و جانشینی گرفته. و می‌نویسد «خَلَفَ فلان فلاناً» بجای او کارگزار شد چه با او و یا بعد از او باشد. خدای تعالی گوید: وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ- ۶۰/ زخرف). خِلَافَه- یعنی نیابت و جانشینی بجای دیگری که: ۱- یا در غیاب و نبودن کسی است. ۲- یا بخاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می‌شود. ۳- یا بعَلَّت ناتوانی کسی. ۴- و یا بخاطر بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می‌شود. و در معنی اخیر خداوند اولیاء خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد. خدای تعالی گوید: هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ (۳۹/ فاطر). وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ (۱۶۵/ انعام). وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ (۵۷/ هود). خَلَائِفَ- جمع خَلِيفَه- است و خُلَفَاءَ- جمع- خَلِيفَ. خدای تعالی گوید: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ (۲۶/ ص). وَ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ (۷۳/ یونس). وَ وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ

بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ (۶۹ / اعراف).
(راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۶۳۰)

زمخشری نیز برای معنای خلیفه تقریباً همان چیزی را آورده که دیگر لغویان آورده‌اند. (زمخشری، ۱۳۵۸ش/۱۹۶۶م، ۱/۱۳۵) ابن منظور ذیل واژه «خلف» گوید: ... «خَلْفُهُ يُخَلِّفُهُ» یعنی جانشینش شد... «خَلَفَ فُلَانٌ فُلَانًا» یعنی فلانی جانشین فلانی شد... «اسْتَخَلَفَهُ» یعنی او را جانشین خود قرار داد. «الخلیفه» کسی است که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند. جمع کلمه «خلیفه»، «خلائف» است... «الخلافه» به معنای پادشاهی. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۸۳).
طریحی می‌نگارد: «خلیفه» به لغت اهل شام به معنای سلطان اعظم و پادشاه بسیار بزرگ مقام است... «خلیفه» کسی است که به جای شخص رونده می‌نشیند و مکان او را پرمی کند.
(طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۵۴)

شرتونی معتقد است: «خلافه» همان پادشاهی و نیابت از غیر است... «خلیفه» کسی است که جانشین شخصی غیر از خودش گردد، چه آن شخص که در این جا از او نیابت شده غائب باشد، چه مرده باشد، چه ناتوان باشد و چه به خاطر بزرگداشت و تکریم او نائب، جانشینش

شده باشد و از این جاست که خداوند بندگانش را روی زمین جانشین خود قرار داده است. (شرتونی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۵۲)

۱-۲ مفهوم خلیفه

طبری در جامع البیان فی تفسیر القرآن به استناد حدیث می‌گوید «خلیفه کسی که بین خلق خدا حکم کند مثل آنچه که در داستان موسی بن هارون به ما رسیده است و همچنین از قول ابن عباس و ابن مسعود خلیفه را آدم و هر کسی که جانشین او باشد و در طاعت خدا و به عدل در بین خلق حکم کند.» (طبری، ۱۳۷۵ق، ج ۱، ص ۱۵۸)
طبرسی در مجمع البیان «خلیفه» را به معنای جانشین بیان نموده اما سه احتمال ذکر نموده که در ادامه پژوهش به آن خواهیم پرداخت. (طبرسی، ۱۱۷ق، ج ۱، ص ۵۴۸)
تفسیر خود خلیفه را نائب و حجت خدا می‌داند تا آنکه در زمین ترویج حق و تضييع باطل نماید و باقی می‌دارد امر خلافت و وصایت را در نسل او (لاهیجی، ۱۳۵۸ق، ج ۱، ص ۲۹)

مغنیه محمد جواد در تفسیر کاشف می‌گوید مراد خداوند متعال از خلیفه آدم أبو البشر، و هر انسانی از نسل او در هر زمان و مکان است که نسبت به کشف

معادن و منافع و بهرمندی از آن را مهیا کند است.. (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۸۰) علامه طباطبایی ذیل تفسیر آیه ۳۰ سوره البقره می نویسد «خدای تعالی در رد این سخن ملائکه (قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ) فرمود: (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، زمینه و سیاق کلام بدو نکته اشاره دارد، اول اینکه منظور از خلافت نامبرده جانشینی خدا در زمین بوده، نه اینکه انسان جانشین ساکنان قبلی زمین شوند، که در آن ایام منقرض شده بودند، و خدا خواسته انسان را جانشین آنها کند، هم چنان که بعضی از مفسرین این احتمال را داده اند. برای اینکه جوبلی که خدای سبحان بملائکه داده، این است که اسماء را به آدم تعلیم داده (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۱/۱۷۷) مصطفوی در تفسیر روشن خلیفه را از «خلف» در اصل به معنای چیزی است که در پشت دیگری واقع شده، و متصف باشد باین صفت خواه این معنی از جهت زمان باشد یا مکان یا از لحاظ کیفیت و خصوصیت، و تاء باعتبار مبالغه باشد، و هم بخاطر وصف بودن آن بنفس انسانیکه خلیفه خواهد بود.. (مصطفوی، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۱۶۰)

جوادی آملی در تفسیر تسنیم می گوید: مقصود از «خلیفه» شخص حقیقی آدم نیست، بلکه مراد، شخصیت حقوقی آدم و مقام انسانیت است، یعنی خلیفه الله، مطلق انسانها یا دست کم نوع انسان های کامل هستند و مقصود از «مستخلف عنه» خداوند سبحان است، نه گروهی از فرشتگان که در زمین می زیستند، یا جتیان مفسد و خونریزی که منقرض شدند، یا انسان های پیشین موسوم به «نسناس»، یا مطلق موجودات عالم. (جوادی، ۱۳۹۴، ج ۳، ص ۱۷)

۲. تبیین واژه خلیفه الله از نگاه قرآن و محدثان و مفسران مطرح شیعه

خلیفه را اگر به معنای جایگاه و مقام پیشوایی و رهبری بدانیم که شخصی در آن جایگاه قرار گرفته و مردم را رهبری و هدایت می کند. این موضوع در باور شیعه و سنی از بحث های مهم عقیدتی است که تاکنون علمای بزرگ درباره آن کتاب های فراوان نوشته و زوایای مختلف آن را بررسی و روشن ساخته اند. ریشه ای ترین بحث در مساله خلافت رسول الله، «انتصابی و الهی» یا «انتخابی و عادی» بودن آن است. شیعیان معتقد به انتصابی بودن و دیگر مذاهب اسلامی پیرو انتخابی بودن آن هستند.. شیعیان برای اثبات دیدگاه خود به

ادله عقلی و نقلی استناد کرده‌اند.

۳-۱- علی بن ابراهیم قمی به استناد روایتی از امیرالمؤمنین درذیل این قسمت از آیه شریفه سی سوره البقره (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) خلیفه را حجت خداوند بر خلقتش در زمین می‌داند و می‌گوید: فحدثني أبي عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن [أبي] مقدم عن ثابت الحذاء عن جابر بن يزيد الجعفي عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن آبائه ع عن أمير المؤمنين ع قال إن الله تبارك وتعالى أراد أن يخلق خلقا بيده و ذلك بعد ما مضى من الجن و النسناس في الأرض سبعة آلاف سنة و كان من شأنه خلق آدم كشط عن أطباق السماوات قال للملائكة انظروا إلى أهل الأرض من خلقي من الجن و النسناس فلما رأوا ما يعملون فيها من المعاصي و سفك الدماء و الفساد في الأرض بغير الحق عظم ذلك عليهم و غضبوا و تأسفوا على أهل الأرض و لم يملكو غضبهم قالوا ربنا إنك أنت العزيز القادر الجبار القاهر العظيم الشأن و هذا خلقك الضعيف الذليل يتقلبون في قبضتك و يعيشون برزقك و يتمتعون بعافيتك و هم يعصونك بمثل هذه الذنوب العظام لا تأسف عليهم و لا تغضب و لا تنتقم لنفسك لما تسمع منهم و تری و قد

عظم ذلك علينا و أكبرناه فيك قال فلما سمع ذلك من الملائكة قال إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً يكون حجة لي في الأرض على خلقي (قمی، ۱۳۶۷ ش، ج ۱، ص ۲۷)

۳-۲- محمد بن حسن طوسی از مفسران قرن پنجم در تفسیرالتبیان می‌گوید: و قوله: «إِنِّي جَاعِلٌ» أي فاعل و خالق. و هما يتقاربان. قال الرماني: حقيقة الجعل: تصيير الشيء على صفة. و الأحداث حقيقة: إيجاد الشيء بعد أن لم يكن موجوداً. و الخليفة: الفعيلة من قولهم: خلف فلان فلاناً في هذا الأمر: إذا قام مقامه فيه بعده، لقوله تعالى: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (سورة يونس آية ۱۴) و الخليفة: الفعيلة من قولهم: يعني: پس فلان کس در این امر جانشین فلانی شد زمانیکه بعد از او در جایگاهش قرار گرفت، همانطور فرموده حق تعالی: «سپس قرار دادیم شما را جانشینهایی در روی زمین پس از گذشتگان، تا نظر کنیم که چگونه عمل می‌کنید.» منظورش این است: من در زمین بیشتر از آنها به شما می‌دهم. «پس شما را جانشینان روی زمین پس از آنان قرار داد» و خلیفه را از آن خلیفه نامیدند، چون جانشین پیشینیان شد، پس جای او را

گفت: برای آنش خلیفه خولند که او خلیفه خدای بود بحکم کردن از میان مردمان و اقامت اعلام حق کردن، روزی عمر خطاب از سلمان و طلحه و زبیر و کعب الاحبار پرسید در مسجد رسول صلی الله علیه و آله که فرق میان خلیفه و پادشاه چیست؟- طلحه و زبیر گفتند: ما ندانیم. سلمان گفت: من دانم خلیفه آن باشد که يعدل فی الرعیة و یقسم بالسویة و یشفق علیهم شفقة الرجل علی أهله و یقضی بکتاب الله، خلیفه آن باشد که در میان رعیت عدل کند و قسمت بالسویه کند و بر رعایا چنان مشفق باشد که مرد بر اهل خود و حکم بکتاب خدای کند. کعب الاحبار گفت: نیکو گفتمی من ندانستم که کسی باشد در میان ما که این داند جز از من و لیکن سلمان ملیء حکما و علما، و لیکن سلمان را پر از علم و حکمت آفریده اند عمر گفت: سلمان را که من خلیفه ام یا پادشاه؟- سلمان گفت: اگر در همه عمرت یک درم زر یا سیم کم یا بیش نه از جای خود بسته باشی و نه بجای خود صرف کرده باشی خلیفه نه ای پادشاهی، عمر بگریست در آن حال. فرشتگان گفتند: بار خدایا در زمین خواهی کرد و خواهی آفرید کسی را که در زمین فساد کند و خون بناحق ریزد و ما تسبیح و تقدیس و تنزیه تو می کنیم از آنچه

گرفت. (طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۳۱)
۳-۳- شیبانی محمد بن حسن از مفسرین قرن هفتم در تفسیر نهج البیان عن کشف معانی القرآن ذیل آیه ۳۰ سوره البقره می گوید: و قوله- تعالی-: وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً: قال السدی: هو آدم- علیه السلام- خلیفه الله فی الارض و قال الحسن: «خلیفة» أی: خلفا، ینخلف بعضهم بعضا. سدی گفت: او آدم علیه السلام خلیفه خدا در روی زمین است و حسن گفت: «خلیفة» یعنی جانشینانی که جانشین یکدیگر شوند. فراء گفت و آن را به ابن عباس رساند: خلیفه ای از جنیان. و «خلیفة» نام مناسبی است برای مفرد و جمع و مذکر و مؤنث مانند سلطان. (شیبانی، ۱۳۴۱ق، ج ۱، ص ۱۱۶).

۳-۴- حسین بن حسن جرجانی از مفسران قرن هشتم در تفسیر کلامی ادبی خود ذیل آیه ۳۰ سوره البقره می گوید: و یاد کن ای محمد چون خدای تو و پروردگار تو و آفریدگار تو فرشتگان را گفت که من در زمین خلیفه خواهم آفرید گفته اند: آدم را برای آن خلیفه خواند که از پس فرشتگانی بود که در زمین بودند ابن عباس گفت: از برای آنکه از پس قومی بود که در زمین بودند ایشان را جان گفتند، ابن مسعود

بتو لایق نباشد و آنچه ناسزاست از صفات نقص از تو دور می‌داریم و ترا ببزرگی و عظمت یاد می‌کنیم خدای تعالی در جواب ایشان گفت: که من آن دانم که شما ندانید از مصالح و عواقب امور. (جرجانی، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۶۲)

۳-۵- ملا فتح الله کاشانی از مفسرین قرن دهم هجری در تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین ذیل آیه شریفه ۳۰ سوره بقره می‌فرماید: غرض از خلافت آنست که نایب مرتکب اموری شود که منوب عنه بذات خود به آن اقدام نماید پس باید که میان ایشان قرب معنوی باشد نه آنکه بینهما تباین و تباعد باشد فحینئذ خلیفه خدا و رسول او باید که مظهر العجائب و مظهر الغرائب باشد و خلاصه عوالم جسمانی و روحانی و جامع حقایق علوی و سفلی و افضل از جمیع ادانی و اقصای و شخصی که جامع اینصفت نباشد لیاقت خلافة خدا و رسول نداشته باشد و لهذا نصب خلافت از جانب خداست و نصب انبیا باعلام وی چنان که در حق آدم (ع) فرمود که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* و در حق داود ع فرمود که *إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ* و به هارون و موسی امر فرمود که *اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي* و در حق امیر المؤمنین (ع) فرمود که *إِنَّمَا وَلِيكُم*

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَقوله يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ و در حق خلیفه بازپسین که صاحب الزمانست (ع) فرمود که *لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ* و حضرت رسالت (ص) بفرموده او سبحانه در حق امیر المؤمنین (ع) فرمود که (من كنت مولاه فعلي مولاه و لكل نبي وصي و وارث و ان وصيي و وارث علمي علي بن ابي طالب يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي و من كنت نبية فعلي اميره و يا علي انت خليفتي في الدنيا و الآخرة) و غير آن از احاديث متواتره که صريحا دلالت می‌کند بر خلافت او از جانب حضرت رسالت (ص) بفرموده حق سبحانه و همچنین هر یک از ائمه باعلام آن حضرت یکدیگر را بخلافت امر کرده‌اند. (کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۲)

۳-۶- علی بن حسین عاملی در تفسیر الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز از مفسران قرن یازدهم می‌گوید مراد از خلیفه حضرت آدم علیه السلام است و فرزندانش که به حق در زمین حکومت می‌کنند است و می‌گوید: *إِنِّي جَاعِلٌ مِنْ «جَعَلَ» النَّاصِبِ لِمَفْعُولِينَ وَ هَمَّا: فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَ*

المخلیفة: من یخلف غیره، و المراد به: «آدم» علیه السلام لأنه خلیفة اللّٰه فی أرضه و عمارتها و الحکم بالحقّ، أو: هو و ذریته، لأنّهم خلفوا الملائكة لأنّهم كانوا سكان الأرض. و أفرد استغناء بذکره عن ذکر بنیه، كما یستغنی بأبی القبيلة- ک «مضر»- جاعل از «جعل» دو مفعول را نصب می‌دهد و آن‌ها عبارتند از: فی الارض، خلیفه. و خلیفه کسی که جانشین دیگری می‌شود و مراد از آن عبارت است از: آدم علیه السلام. او خلیفه خداست در زمین و عمارت آن و حکومت به حق، یا: او و فرزندانش چون جانشین فرشتگان شدند، چون ساکنان زمین بودند. و مفرد آمده و نیازی به ذکر پسرانش نبود، چنانکه پدر قبیله ذکر می‌شود به جای همه افراد قبیله-مانند مضر(عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۹۵)

۷-۳- مولف تفسیر اثنی عشری حسین بن احمد حسینی از مفسران قرن چهاردهم، در تفسیر آیه ۳۰ سوره البقره می‌گوید: استخلاف، نه به جهت احتیاج خدای تعالی است به خلیفه بلکه به سبب قصور بشر است از قبول فیض و تلقی اوامر او بی‌واسطه. و لذا انبیاء را از جنس بشر قرار داد نه ملائکه. بنابراین آیه شریفه دلالت دارد بر آنکه تعیین خلیفه اللّٰه باید

به جعل و وضع الهی باشد، یعنی پیغمبر و امام باید از جانب خدا تخصّص یابد زیرا فرموده من قرار دهنده‌ام خلیفه در زمین، و جعل را تخصیص به ذات احدیت خود داده و بندگان را ممنوع ساخته از مداخله در آن. و چون باید میان خلیفه خدا و حق تعالی ربط معنوی باشد، همچنین میان خلیفه پیغمبر و حضرت پیغمبر باید تشابه صوری و معنوی باشد، نه تباین کلی. یعنی از حیث علم و فضل و کمال و اخلاق و صفات حسنه، قرین بلکه نفس نفیس او باشد. پس خلیفه و جانشین بلافاصله بعد از حضرت ختمی مرتبت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم به نصّ خدا حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است. (حسینی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۰۹)

۳-۸- سیده نصرت امین معروف به بانوی اصفهانی در تفسیر مخزن العرفان ذیل آیه شریفه ۳۰ البقره می‌گوید: این مبارک آیه دلالت واضح دارد بر شرافت و فضیلت انسان بر قسمتی از ملائکه اگر نگوئیم بر تمام ملائکه زیرا شرافت بسته بکمال و تمامیت وجود است و انسان از بین موجودات بجامعیت و تمامیت اختصاص پیدا نموده آنچه در موجودات پراکنده بنظر می‌آید در نسخه جامعه انسانی جمع است و بشر خصوصا کامل آن دارای

«الزمر: ۹۲» و «البقرة: ۳۰-۳۲» و «البقرة: ۲۴۷» صراحت در تقدم اعلم بر سایرین دارد و امیر المومنین علیه السلام بر همه مسلمین در خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و امامت امت تقدم دارد به جهت علم و حکمت و جایگاه رفیع آن حضرت.

۲-۳. قابلیت تحمل تکلیف و یا طاعت الهی

یکی دیگر از ویژگیهای خلیفه الله اینست که بار امانت الهی را تحمل نماید و در طاعت حضرت حق با وجود صفات و خصوصیات بشری اعم از قوای غضبیه و شهویه از مسیر حق منحرف نشود. صدر المتألهین در تفسیر القرآن الکریم ذیل آیه سسی سوره البقره می گوید: و اعلم إن لله خلفاء فی کل عالم و نشأه، و لخلفاءه أيضا خلفاء و بهذا جرت سنته- لا لحاجة له إلى من ینوبه فی فعله لتعالیه عن القصور فی فعله، لکونه تمام کل حقیقه، و کمال کل وجود، بل لقصور المستخلف علیه عن قبول فیضه و تلقی أمره من لدنه بغير واسطه، و لذلك لم یستنبی ملکا من الملائکه العالین فی الأرض كما قال: وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۹/۶). و بدانید که خداوند در هر عالم و آفرینشی جانشینانی دارد و جانشینان او نیز جانشینانی دارند و سنت او

تمام مراتب و مزایای وجود است این است که منصب خلیفه اللهی پیدا نموده و آدم و ذریه او از انبیاء و اولیاء مطابق اخبار واسطه‌اند در افاضه فیوضات که از مبدء فیاض اول فیض وجود بآنها نازل می‌گردد و بتوسط آن‌ها به باقی موجودات سرایت می‌نماید و آنها سمت نیابتی دارند از طرف حق تعالی در سیاست و هدایت خلق.

(امین، ۱۳۶۱ش، ج ۱، ص ۲۳۷)

۳. شرائط و ویژه گیهای خلیفه الله از

نظر علمای شیعه

۳-۱. علم و دانایی

شیخ مفید در بیان تقدم امامت علی علیه السلام و خلافت او به دیگران علاوه بر استناد به روایات و سخنان پیامبر اسلام به آیات قرآن استدلال می‌کند. از اخباری که در قضایا و مسائلی که مربوط به حضرت علی علیه السلام در دین و احکام آن که همه مومنین به دانستن آن محتاج هستند و همچنین آنچه که در آثار عامه و خاصه در این قضایا ذکر شده است و پیامبر عظیم الشان نیز تصدیق فرموده‌اند و دعای خیر در حق آن حضرت نموده و فضل و برتری او را بر همه اصحاب و یاران آشکار نموده است که این دلالت بر استحقاق علی علیه السلام بر امر و حکومت و تقدم ایشان بر مقام امامت است همانطور که این مطلب را قرآن شریف در آیات «یونس: ۳۵» و

با این امر ثابت می‌شود. نه به این دلیل که نیاز دارد که در عمل او را قائم مقامی کند، زیرا او بر ترو منزّه است از کاستی‌ها در عمل خود، زیرا او کمال هر واقعیت و کمال هر وجود است، بلکه به سبب قصور بشر است از قبول فیض و تلقی اوامر او بی‌واسطه. و لذا انبیاء را از جنس بشر قرار دادند نه ملائکه. و نیز می‌فرماید: «و اگر او را فرشته قرار می‌دادیم او را مرد می‌ساختیم و آنچه می‌پوشند بر آن‌ها می‌پوشاند» (۹/۶).

۳-۳. داوری حق مدارانه خلیفه الله در میان خلق و عدم تبعیت از هوا و هوس.

از جمله خصالت‌های دیگر خلیفه الله در قضاوت بین مردم از هوای نفس تبعیت نمی‌کند و به حق داوری نموده چنانکه در آیات قرآن آمده است: قال الله عزّ و جلّ: یا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْكُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی فِیضِلَّكَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِیْنَ یُضِلُّوْنَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ (ص: ۲۶) «ای داود ما خلیفه قرار دادیم تو را خلیفه خود در روی زمین، پس حکم کن در میان مردم بحق و پیروی مکن از هوای و دلخواه خود، پس گمراه می‌کند تو را از راه حق، بتحقیق آنهایی که گمراه می‌شوند از راه خداوند برای آنها باشد عذاب سخت، بسبب آنچه فراموش کرده، و غفلت می‌کنند از روز حساب و

جزاء». فحدّر نبیه من الهوی، لئلا یضلّ به عن سبیل اللّٰه، فیستحقّ بذلک شدید العذاب. و قال تعالی لنبیه علیه السّلام: وَ اَنْزَلْنَا اِلَیْكَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتَابِ وَ مُهْمِنًا عَلَیْهِ فَاحْكُم بَیْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ (المائدة: ۴۸)

۴-۳. عصمت خلیفه الله

«اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً»، چه کسی می‌تواند خلیفه الله شود؟ آیا مصداق آن، فقط ابانا آدم است؟ خیر؛ چون قرآن کریم به صراحت بیان کرده: «یا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ». اما آیا هر کسی می‌تواند خلیفه الله شود؟ خیر، باید تهی از هوا باشد. کما این که انبیاء همین حال را داشتند و آن، این‌که وجودشان از هوای و هوس، تهی بود. عنوان «وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی» - هرگز هوای نفس را پیروی نکن - پیامی برای ما است؛ چون طبیعی است که داوود نبی (علی نبینا و آله و علیه الصّلوٰة و السّلام) هیچ‌گاه از هوای نفس خود پیروی نمی‌کند، لذا درست است که این از باب تأکید است، ولی پیامی برای ما است. چرا داوود نبی (علی نبینا و آله و علیه الصّلوٰة و السّلام) را خلیفه کردیم؟ چون معلوم است، تبعیت از هوای و هوس ندارد و وجودش، مقام طهارت شده است. وقتی

مقام طهارت شد، تجلی اسماء و صفات الهی در او به وجود می‌آید. بنا بر این پس از علم عصمت نیز از جمله خصائص خلیفه الله است که علاوه بر آیات قرآن روایات زیادی نیز در عصمت انبیا به ما رسیده است.

۴. تبیین واژه خلیفه الله از نگاه محدثان و مفسران مطرح اهل سنت

علمای اهل سنت نیز برای خلیفه شرائطی ذکر کرده‌اند و بر ضرورت وجود چهار شرط برای خلیفه اتفاق نظر دارند تا امامتش بتواند جانشینی پیامبر (ص) بوده، حکومتش ناروا و ضرر زننده نباشد در این بخش به بررسی آرا و نظر مفسران اهل سنت و روایت آنان ذیل آیه شریفه ۳۰ سوره البقره می‌پردازیم:

۴-۱- ابو جعفر محمد بن جریر طبری از مفسران مشهور قرن چهارم اهل سنت در تفسیر روایی اجتهادی خود به نام جامع البیان فی تفسیر القرآن مصادیق مفهوم خلیفه را بر اساس روایات وارده ذکر نموده که به چند مورد آن اشاره می‌شود «برخی در تفسیر قول خداوند «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» گفتند: من جانشینی در زمین می‌سازم، یعنی جانشینی که جانشین یکدیگر می‌شوند و آنها فرزندان آدم هستند که جانشین پدرشان آدم می‌شوند و هر

نسلی از آنها جانشین. نسل قبل از آن می‌شوند. این سخنی است که حسن بصری روایت کرده است و نظیر له ما: حدثني به محمد بن بشار، قال: حدثنا أبو أحمد الزبيري، قال: حدثنا سفیان عن عطاء بن السائب، عن ابن سابط في قوله: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ قَالَ: يعنون به بنی آدم. منظورشان بنی آدم است. (طبری، ۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۸).

۴-۲- عبیدالله بن احمد حسکانی از مفسران قرن پنجم هجری در کتاب تفسیرش (شواهد التنزیل لقواعد التفضیل) که یک تفسیر روایی است پیرامون معنا و مفهوم خلیفه می‌نویسد «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً أَخْبَرَنَا عَقِيلُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُتَصَرِّقُ بْنُ نَصْرِ بْنِ تَمِيمِ الْوَأَسْطِيُّ بِوَأَسْطٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَدْرِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: قَالَ: حَدَّثَنَا سَفِيَّانُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ وَقَعَتِ الْخِلَافَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْقُرْآنِ لثَلَاثَةِ نَفَرٍ: لِأَدَمَ عَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً يَعْنِي أَدَمَ وَ الْخَلِيفَةُ الثَّانِي دَاوُدَ (ص) لِقَوْلِهِ تَعَالَى: يَا

داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ يَعْنِي
أَرْضَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ. وَ الْخَلِيفَةُ الثَّلَاثُ عَلَى
بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ
فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
يَعْنِي آدَمَ وَ دَاوُدَ وَعَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. وَ بَه
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ [كَذَا] [قَالَ:
حَدَّثَنَا] مُحَمَّدُ بْنُ حَمَادٍ الْأَثَرَمِيُّ، بِالْبَصْرَةِ،
قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْقَنْطَرِيُّ قَالَ:
حَدَّثَنَا سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ
مُجَاهِدٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ إِنَّ وَصِيَّيَّ وَ خَلِيفَتَيْي
وَ خَيْرَ مَنْ أَتَرَكَ بَعْدِي يَنْجِزُ مَوْعِدِي وَ
يَقْضِي دِينِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.)) (حسكاني، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۹۷)

۴-۳- محمود بن ابوالحسن
نیشابوری از مفسرین قرن ششم مولف
ایجازالبیان عن معانی القرآن در تفسیر آیه
۳۰ سوره البقره می گوید: خَلِيفَةً: أَيْ: آدَمَ ،
أَوْ جَمِيعِ بَنِيهِ يَخْلَفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ، أَوْ أَوْلُو
الْأَمْرِ مِنْهُمْ، فَهَمْ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي الْحُكْمِ بَيْنَ
الْمَخْلُوقِ وَ تَدْبِيرِ مَا عَلَى الْأَرْضِ. وَ فِي
حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ لَهُ: أَنْتَ
خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: لَا أَنَا الْخَالِيفَةُ
بَعْدَهُ. وَ الْخَالِيفَةُ الَّذِي يَسْتَخْلَفُهُ الرَّئِيسُ
عَلَى أَهْلِهِ. (نیشابوری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص
۸۰) خلیفه یعنی آدم یا همه پسرانش که
جانشین یکدیگر می شوند، یا صاحبان امر

در میان آنها، و ایشان جانشینان خدا در
حکمت بین خلق هستند و اداره همه چیز
در زمین بر عهده دارند. و در حدیث ابن
عباس که بادیه نشینی به او گفت: تو خلیفه
رسول خدا هستی و گفت: نه من جانشین
بعد از او هستم. و جانشین کسی است که
ریاست می کند بر امت بعد از زمانی که
جانشین او شود.

۴-۴- ابوالفرج عبدالرحمان بن علی
معروف به ابن جوزی از مفسران قرن ششم
هجری در کتاب تفسیر زاد المسیر فی علم
التفسیر می گوید «و الخلیفة: هو القائم
مقام غیره، یقال: هذا خلف فلان و خلیفته.
قال ابن الأنباری: و الأصل فی الخلیفة
خلیف، بغیر هاء، فدخلت الهاء للمبالغة
بهذا الوصف، كما قالوا: علامة و نَسابة. و
فی معنی خلافة آدم قولان: أحدهما: أنه
خليفة عن الله تعالى فی إقامة شرعه، و
دلائل توحیده، و الحكم فی خلقه، و هذا
قول ابن مسعود و مجاهد. و الثاني: أنه
خلف من سلف فی الأرض قبله، و هذا
قول ابن عباس و الحسن. (ابن جوزی ،
۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۵۰) و خلیفه: اوست
که جای دیگری را می گیرد، گفته می شود:
فلانی پشت سر او آمد و جانشین اوست.
ابن الانباری گفت: اصل خلیفه خلیف
بدون هاء است، پس ها برای مبالغه در این

وصف برآن وارد شد، چنانکه گفتند: علامه و نسابه. در مورد معنای خلافت آدم دو قول وجود دارد: یکی: خلیفه بودن او از جانب خداوند متعال در اقامه شریعت و رهنمودهایش به توحید و یگانگی خداوند و حکم رب به خلق او، و این قول ابن مسعود و مجاهد است. و دوم: اینکه او جانشین پیشینیان خود در زمین پیش از او شد، و این قول ابن عباس و حسن است.

۵-۴- ابو حیان محمد بن یوسف اندلسی از مفسرین قرن هشتم هجری مولف البحر المحیط فی التفسیر در معنای خلیفه می‌گوید: و إذا كان بمعنى الفاعل كان معناه: القائم مقام غيره في الأمر الذي جعل إليه. و الخليفة، قيل: هو آدم لأنه خليفة عن الملائكة الذين كانوا في الأرض، أو عن المجن بنى الجان، أو عن إبليس في ملك الأرض، أو عن الله تعالى، و هو قول ابن مسعود و ابن عباس. و الأنبياء هم خلائف الله في أرضه، و اقتصر على آدم لأنه أبو الخلائف، كما اقتصر على مضر و تميم و قيس، و المراد القبيلة. و قيل: ولد آدم لأنه يخلف بعضهم بعضا: إذا هلكت أمة خلفتها أخرى، قاله الحسن، فيكون مفردا أريد به الجمع، كما جاء: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ» «لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ». و قيل: الخليفة اسم لكل من انتقل إليه تدبير أهل الأرض و النظر في مصالحهم، كما أن كل من ولي الروم: قيصر، و الفرس: كسرى، و اليمن: تبع. و في المستخلف فيه آدم قولان: أحدهما: للحكم بالحق و العدل. الثلثي: عمارة الأرض، يزرع و يحصد و يبنى و يجرى الأنهار (لندلسي، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۲۷)

۵-۶- محمد بن احمد ابن جزى غرناطی از مفسران قرن هشتم هجری در کتاب التسهيل لعلوم التنزيل که دارای گرایش تحلیلی است می‌گوید: «خَلِيفَةٌ هُوَ آدم عليه السلام لأنَّ الله استخلفه في الأرض، و قيل ذريته لأنَّ بعضهم يخلف بعضها، و الأول أرجح، و لو أراد الثاني لقال خلفاء» (غرناطی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۷۹). خلیفه آدم علیه السلام است، زیرا خداوند او را جانشین در زمین قرار داد و گفته شد نسل اوست زیرا برخی جانشین برخی می‌شوند و احتمال اولی بیشتر است و اگر دومی را اراده می‌کرد. باید می‌گفت: (خلفاء) جانشینان

۴-۷- اسماعیل حقی بروسوی از مفسران قرن دوازدهم هجری در تفسیر روح البیان که گرایش عرفانی دارد ذیل آیه ۳۰ سوره البقره نظر خود را چنین بیان

می‌کند «إِنِّي جَاعِلٌ اِي مَصِيرٍ فِي الْأَرْضِ دُونَ السَّمَاءِ لَانَ التَّبَاغِي وَ النَّظَالِمِ كَان فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» من خلیفه را در زمین نه در آسمان تعیین می‌کنم، زیرا در زمین ظلم و ستم وجود داشته است. خلیفه آدم علیه السلام است، چون جانشین جن شد و بعد از آنها آمد و جانشین خدا در زمین اوست، یعنی من می‌خواهم در زمین به جای شما خلق کنم او را. و شما را به سوی خود بالا می‌برم که این برفرشتگان سخت آمد چرا که عبادت آنان در زمین آسان‌تر بود و بدان که خداوند متعال دنیا را با خلیفه حفظ می‌کند، همچنان که خزانه‌ها را با ختم (مهر) حفظ می‌کند و او (خلیفه) قطب است که در هر عصری جز یکی وجود ندارد، پس آغاز با حضرت آدم علیه السلام بود و پایان با عیسی علیه السلام خواهد بود حکمت در خلافت این است که مستخلف علیه بدون واسطه قابلیت درک فیض و فرمان او را ندارد، زیرا خداوند متعال (المفیض) در نهایت تطهیر و تقدیس است و مستفیض غالباً غرق در روابط رذیله‌ای مانند خوردن و شرب و غیر آن و پی آمدهای طبیعی مانند اوصاف مذموم. پس استفاضه از او فقط به دو جهت یعنی تجرید و تعلق صورت می‌گیرد و خلیفه هر که باشد خداوند فرشته‌ای قرار

نداده است، زیرا انسان‌ها نمی‌توانند از آن بهره ببرند زیرا او متفاوت از نوع بشر است. آیا نمی‌بینی وقتی که استخوان به دلیل دوری از گوشت نمی‌توانست غذایش را از گوشت بگیرد، خداوند متعال در حکمت خود غضروفی را بین آنها قرار داد که از گوشت بگیرد و به استخوان بدهد. و سلطان وزیر را میان خود و رعایا قرار داد، چون آنان به او نزدیکتر بودند، و هیزم خشک را میان آتش و هیزم خیس قرار داد. (بروسوی، بی تا، ج ۱، ص ۹۴)

۵. شرائط و ویژگیهای خلیفه الله از نظر

علمای اهل سنت

اهل سنت معتقد است که خلیفه هر کسی است که بر امت غلبه کرده و چیره شود و دست دزد را قطع کند و قاتلین را قصاص کند و از مرزهای اسلامی محافظت کند و امنیت عمومی جامعه اسلامی را برقرار کند و اگر مرتکب فسقی شود برکنار نمی‌شود، به خاطر گناه آشکار مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد، اگر جهل داشت بر او عیبی نیست، اگر لغزشی داشت مواخذه نمی‌شود و وجود هیچ یک از ملکات پسندیده در او شرط نیست. او در همه‌ی این موارد حق مجازات و سرزنش دیگران را دارد ولی خود برای انجام آنها هرگز سرزنش نمی‌شود. لذا از نظر اهل سنت خلیفه دارای ویژگی‌هایی

است که آن شرایط عبارت‌اند از: قرشیت، بیعت، شورا و عدالت.

۱-۵- قرشی بودن

امام باید قرشی باشد و این به خاطر روایات فراوانی است که در فضیلت و برتری قبیله قریش وارد شده است، روایاتی که اشاره دارد امامت در این خاندان است. در یکی از این احادیث، رسول اکرم (ص) فرموده: «قَدْ رَوَى الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِمَا بِإِسْنَادِهِمَا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ إِنْتَانِ وَ رَوَاهُ الثَّعْلَبِيُّ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» ترجمه؛ پیوسته و تا هنگامی که دو نفر از مردم باقی مانده باشند، این امر از آن قریش خواهد بود». (ثعلبی ج ۸، ص ۳۳۶)

۲-۵- بیعت

دومین شرطی که اهل سنت برای گزینش خلیفه لازم می‌دانند، بیعت کردن اهل حل و عقد خبرگان است؛ یعنی، صاحبان حل و عقد و سپاهیان و گروه‌های مسلمان با خلیفه پیمان می‌بندند که فرمان او را در رضایت و خشنودی یا در اکراه و ناخشنودی، تا زمانی که در آن گناهی نباشد، بشنوند و اطاعت کنند و خلیفه با آنان عهد می‌کند که حدود و فرائض الهی را به پا دارد و به روشی عادلانه و بر اساس

کتاب خدا و سنت رسول او (ص) عمل کند. صحابه نیز بر این روش سیر می‌کردند و آن را از پیامبر (ص) فرا گرفته بودند، چه این که صحابه پیامبر (ص) با حضرت در زیر آن درخت این گونه بیعت کردند، چنان که خدای سبحان می‌فرماید «ان الذین يبایعونک انما يبایعون الله، یدالله فوق أیدیهم، فمن نکث فانما ینکث علی نفسه، و من أوفی بما عاهد علیه الله، فسیؤتیه أجرا عظیما: همانا کسانی که با توای پیامبر! بیعت می‌کنند، همانا با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دستان آن‌هاست، پس، هر که پیمان شکنند، همانا به ضرر خویش پیمان شکسته و هر که به عهد خود با خدا وفادار باشد، خداوند به او پاداشی بزرگ خواهد داد» (فتح/۱۰)

۳-۵- شورا

شرط سوم آن است که اختیار امور به دست شورای مسلمانان باشد و اساس این شرط از آنجاست که زیربنای حکومت اسلامی مشورت است؛ چنان که خدای متعال می‌فرماید: «و شاورهم فی الأمر؛ امور مسلمانان به صورت مشورت بین آنان انجام می‌پذیرد» و هم‌چنین، پابندی پیامبر (ص) به اصل مشورت در تمام کارهایی که به مسلمانان مربوط می‌شد و درباره آن وحیی نازل نشده بود؛ به طور مثال در

جنگ‌ها و مسائل بعد از آن و در امور حکومتی، آن‌جا که نصی وجود نداشت، با مسلمانان مشورت می‌کرد. پس از او صحابه نیز هنگامی که زمامداری به خلفای راشدین رسید، چنین می‌کردند.

۴-۵- عدالت

چهارمین شرطی که در جانشینی پیامبر باید وجود داشته باشد، عدالت است و این شرط اصل و اساس این خلافت است. عدالتی که از امام اعظم مورد انتظار است، شامل اقسام گوناگون عدالت می‌شود، به گونه‌ای که او به طور ذاتی باید عادل باشد، خویشاوندی را دخالت ندهد، هیچ‌کس را به سبب خواسته‌های نفسانی بر دیگری مقدم ندارد، سابقه دوستی با افراد یا بغض و کینه نسبت به آنان در امر حکومت او تأثیر نگذارد؛ زیرا، خدای متعال فرموده است: «یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله، و لو علی انفسکم او الوالدین و الأقرین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما، فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا فإن الله کان بما تعملون خبیرا. ترجمه: هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پیوسته به عدالت قیام کرده، برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد. اگر یکی از طرف دعوا توانگر یا نیازمند

باشد، باز خدا به آن دو از شما سزاوارتر است، پس از پی هوس نروید که از حق عدول کنید و اگر به انحراف بگرایید یا روی گردان شوید، خدا به طور قطع به آن‌چه انجام می‌دهید، آگاه است.» (نساء/ ۱۳۵)

۶- اختلاف مفسران شیعه در خصوص خلیفه

در بخش مفهوم خلیفه دریافتیم که مفسران در معنای آن مبنی بر جانشینی انسان اتفاق نظر دارند اما در جانشینی از چه کسی و یا چه کسانی اختلاف نظر دارند برخی مانند طبرسی، طباطبایی مؤلف المیزان، مغنیه محمدجواد مؤلف تفسیر کاشف و جوادی آملی خلیفه را نوع انسان به‌عنوان جانشین خداوند متعال در زمین می‌دانند، و برخی دیگر مانند بحرانی، مصطفوی مؤلف تفسیر روشن و حسینی صاحب تفسیر انوار درخشان و طیب سید عبدالحسین مؤلف تفسیر اطیب البیان فی تفسیر القرآن و گنابادی در تفسیر بیان السعاده، خلیفه را انبیاء و اولیاء منصوب از جانب خداوند می‌دانند. طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ...» (البقره: ۳۰)

«خلیفه» را به معنای جانشین بیان نموده اما سه احتمال ذکر نموده «جانشین خدا، جانشین ملائکه یا جن شد که قبل از او در زمین سکونت داشتن، و احتمال سوم از قول حسن بصری می‌گوید: از نظر آنکه فرزندان آدم هر یک جانشین پدر و گذشتگان خود می‌گردند در آباد کردن زمین و یا برپاداشتن عدل به آدم خلیفه گفته شد.» (طبرسی، ۵۴۸ ق، ج ۱، ص ۱۱۷).

مصطفوی در کتاب تفسیری خویش با صراحت آورده است «منظور از خلیفه خلافت در روی زمین از جانب پروردگار متعال است که بتواند مقامات و صفات او را نشان بدهد، و آیت و حجت تکوینی و مظهر او بوده، و در عالم مادی که ارض است ارتباط و وساطت پیدا کند در میان خالق و مخلوق، و به این اعتبار اُنوار معارف و فیوضات غیبی را به دیگران رسانیده، و احکام تشریحی و قوانین الهی و ضوابط حقه را بیان کند. و در حقیقت نظر به تأمین زندگی روحی و بیان برنامه معنوی و روشن کردن مصالح و مفاسد و خیر و شر در حیات انسان است. آری اگر مقام خلافت الهی در عالم مادی نمایانگر و متجلی نشود: ارتباط جهان ماده با عالم لاهوت منقطع گشته، و چون مملکتی است که هیچ‌گونه مکتب و مدرسه‌ای برای

تعلیم و تعلم و تربیت افراد وجود نداشته باشد.» (مصطفوی، ۱۲۸۰ ش، ج ۱، ص ۱۶۰)

گنابادی نیز به استناد روایات وارده خلیفه‌الله را آدم و انبیاء و ائمه اطهار می‌داند و می‌نویسد «آدم از آن جهت مسجود ملائک شد که علی - علیه السلام - و ائمه هدی (ع) در صلب او بوده‌اند. به همین دلیل حضرت علی (ع) فرمود: من رأی فقد رأی الحق من زارنی فقد زار الله فی عرشه - یعنی: هر که مرا ببیند خدا را دیده است. هر که مرا زیارت کند و دیدار نماید خدا را دیدار نموده است و فرمود: کنت مع الانبیاء سراً و مع محمد (ص) سراً و جهراً (گنابادی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۵۹۲)

در تفسیر اخیر و روایات وارده از حضرات معصومین علیهم السلام در ذیل آیه شریفه سی سوره البقره مفسران روایی در تفسیر «و علم آدم اسماء کلها» می‌فرمایند اسماء همان حقیقت نور محمدی (ص) و ولایت آن حضرت و همچنین ولایت علی (ع) و فاطمه سلام الله علیها و دوازده معصوم علیهم السلام از ذریه ایشان است. حال با عنایت به این معنا از اسماء برای معنا و مفهوم خلیفه در آیه مذکور حد اقل سه احتمال متصور است ۱- اینکه خداوند متعال در پاسخ به سؤال استفهامی ملائکه

فرموده باشد هرکس که علم به اسماء را یعنی معرفت به مقام ولایت محمدی و علوی را از خداوند دریافت کرده باشد در عصر و مصر خود می تواند خلیفه باشد و صلاحیت ابلاغ حکم الهی را بر مردم دارد. یعنی علم به مقام ولایت و تسلیم در برابر این مقام موجب ارتقاء به درجه خلیفه الهی می شود. ۲- برداشت و فهم دیگری از این آیه می توان داشت مبنی بر اینکه مقام خلافت الهی همان ولایت است و خاص پیامبر اسلام و معصومین علیهم السلام و حضرت آدم به این اسماء با عنایت خداوند متعال علم پیدا کرد و به فرشتگان عرضه نمود. ۳- احتمال دیگر که مختار این پژوهش است مقام خلافت را اشتدادی بدانیم البته فقط در میان انبیاء و اوصیای الهی و قائل باشیم که پیامبر و ائمه علیهم السلام هر یک در زمان خود خلیفه اعظم الهی می باشند و سایر انبیاء و اوصیاء به واسطه معرفت و محبت به مقام ولایت محمدی و علوی خلیفه خدا بر بندگان بوده اند. لازم به ذکر است که بحث پیرامون اسماء و مصادیق آن بسیار مفصل است که در این مقال نمی گنجد.

۱.۷. اختلاف مفسران اهل سنت در خصوص خلیفه

علمایی اهل سنت هم مانند علماء شیعه

نیز در مورد مصادیق خلیفه اختلاف نظر دارند کسانی مانند طبری، بیضاوی و ابن ابی حاتم محمد ثناء مظهري محمد محمود حجازی سید محمد طنطاوی خلیفه را جانشینی از خدا می دانند و آدم و همه پیامبران را مصداق خلیفه الهی نامیده اند البته با کمی تفاوت مثلا طبری در جامع البیان فی تفسیر القرآن، آورده است که «و حدثني یونس قال: أخبرنا ابن وهب، قال: قال ابن زید قال الله للملائكة: إني أريد أن أخلق في الأرض خلقا، و أجعل فيها خلیفه، و لیس لله یومئذ خلق إلا الملائكة و الأرض لیس فیها خلق. و هذا القول یحتمل ما حکي عن الحسن، و یحتمل أن یكون أراد ابن زید أن الله أخیر الملائكة أنه جاعل فی الأرض خلیفه له، یحکم فیها بین خلقه بحکمه، نظیر ما: حدثني به موسى بن هارون، قال: حدثنا عمرو بن حماد، قال: حدثنا أسباط، عن السدی فی خبر ذکره عن أبي مالک، و عن أبي صالح، عن ابن عباس و عن مرة عن ابن مسعود، و عن ناس من أصحاب النبي صلی الله علیه و سلم: أن الله جل ثناؤه قال للملائكة: إني جاعل فی الأرض خلیفه قالوا: ربنا و ما یكون ذلك الخلیفه قال: یكون له ذرية یفسدون فی الأرض و یتحاسدون و یقتل بعضهم بعضا. فكان

تأویل الآیة علی هذه الروایة التي ذكرناها عن ابن مسعود و ابن عباس: إني جاعل في الأرض خليفه مني يخلفني في الحكم بين خلقي، و ذلك الخليفه هو آدم و من قام مقامه في طاعة الله و الحكم بالعدل بين خلق. (طبری، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۱۵۸) بیضاوی شرط عصمت را لازم دانسته اما ابن ابی حاتم به استناد «انی اعلم ما لاتعلمون» خلیفه را رسولان و پیامبران و افراد صالح عنوان کرده است. برخی مانند محمود بن ابوالحسن نیشابوری و عبدالکریم خطیب و اسماعیل حقی بروسوی خلیفه را جانشینی از خدا می‌دانند اما مصداق آن را آدم و فرزندان آدم دانسته نیشابوری می‌گوید در تفسیر آیه ۳۰ سوره البقره می‌گوید: خَلِيفَةً: أي: آدم، أو جميع بنیه یخلف بعضهم بعضا، أو أولو الأمر منهم، فهم خلفاء اللّٰه فی المحکم بین الخلق «۴» و تدبیر ما علی الأرض. و عبدالکریم خطیب نیز در تفسیر سوره ۳۰ البقره می‌نویسد «وقتی زمین برای پذیرایی از انسان مناسب شد خداوند متعال در الملأ الأعلى این خبر را اعلام کرد و فرشتگان اعلام کردند که انسانی در کره زمین ظاهر می‌شود و رهبری این کره را به دست می‌گیرد و جانشین خدا در آن می‌شود». و برخی مانند بروسوی و ابو

حیان محمد بن یوسف اندلسی و محمد بن علی شوکانی خلیفه را جانشینی از فرشتگان یا جن می‌دانند بروسوی در تفسیر آیه ۳۰ البقره می‌گوید: «من خلیفه را در زمین نه در آسمان تعیین می‌کنم، زیرا در زمین ظلم و ستم وجود داشته است. خلیفه آدم علیه السلام است، چون جانشین جن شد و بعد از آنها آمد و جانشین خدا در زمین اوست، یعنی من می‌خواهم در زمین به جای شما خلق کنم او را. و شما را به سوی خود بالا می‌برم». ابن کثیر و احمد بن مصطفی مراغی نیز می‌گویند خلیفه یعنی مردمی هستند که قرن به قرن و نسل به نسل جانشین یکدیگر می‌شوند. ابن کثیر می‌گوید: إني جاعل في الأرض خَلِيفَةً أي قوما یخلف بعضهم بعضا قرنا بعد قرن و جیلا بعد جیل كما قال تعالی: هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ [الأنعام: ۱۶۵] قال: وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ [النمل: ۶۲] و قال: وَ لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ [الزخرف: ۶۰] و قال: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ [مریم: ۵۹] و لیس المراد هاهنا بالخليفة آدم عليه السلام فقط كما يقوله طائفة من المفسرين. و مصطفی مراغی نیز می‌گوید: (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) یعنی آنچه را که پروردگارت به

فرشتگان فرمود، برای قومت ذکر کن که: آدم را به جای نوع دیگری که در زمین بود و بعد از آن که در زمین فساد کرد و خون ریخت، منقرض شد، خلیفه می‌کنم و او را جایگزین می‌کند. آنچه که ما را به این قول هدایت می‌کند، آیه شریفه است که پس از ذکر هلاکت قرن‌ها می‌فرماید: (سپس شما را جانشینان روی زمین بعد از آنها قرار دادیم) و فرشتگان سؤال خود را به قیاس با او استنباط کردند و بر این اساس، حضرت آدم (ع) اولین گونه از گونه‌های باهوش جانوران روی زمین نیست.

در نظر مفسران اهل سنت، این آیه شریفه وَعَدَ اللَّهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ (نور: ۵۵) در مبحث خلافت جایگاهی ویژه دارد و یکی از مستندات اصلی آنان در اثبات خلافت ابوبکر و دیگر خلفا به شمار می‌رود، چنان‌که زمخشری در کشف می‌گوید: «فإن قلت: هل في هذه الآية دليل على أمر الخلفاء الراشدين؟ أوضح دليل وأبينه لأن المستخلفين الذين آمنوا وعملوا الصالحات هم هم.» اگر بگوئید: آیا

در این آیه دلیلی بر امر خلفای راشدین وجود دارد؟ گفتم: روشن‌ترین و آشکارترین دلیل، زیرا جان‌شینیانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، همینان هستند. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص: ۲۵۲) و نسفی در مدارک التنزیل و حقائق التأویل این آیه را روشن‌ترین دلیل بر خلافت خلفای راشدین می‌داند (نسفی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۵۱۷).

قرطبی نیز به نقل از النحاس می‌گوید: فكان في هذه الآية دلالة على نبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم، لان الله عز وجل أنجز ذلك الوعد. قال الضحاك في كتاب النقاش: هذه الآية تتضمن خلافة أبي بكر وعمر و عثمان وعلى لأنهم أهل الايمان وعملوا الصالحات. وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (الخلافة بعدى ثلاثون). و إلى هذا القول ذهب ابن العربي في أحكامه، و اختاره و قال: قال علماؤنا هذه الآية دليل على خلافة الخلفاء الاربعة ارضى الله عنهم، وأن الله استخلفهم و رضی أمانتهم، وكانوا على الدين الذى ارتضى لهم، لأنهم لم يتقدمهم أحد فى الفضيلة إلى يومنا هذا، فاستقر الامر لهم، وقاموا بسياسة المسلمين، و ذبوا عن حوزة الدين، فنفذ الوعد فيهم، و إذا لم يكن هذا الوعد لهم

نجز، و فیهم نفذ، و علیهم ورد، فقیمن یکون
 إذا؟ و لیس بعدهم مثلهم الی یومنا هذا،
 ولا یکون فیما بعده. رضی الله عنہم
 (قرطبی، ۱۳۶۴ق، ج ۱۳، ص ۲۹۷). پس
 در این آیه اشاره به نبوت رسول خدا صلی
 الله علیه و آله بود، زیرا خداوند متعال به
 آن وعده وفا کرد. ضحاک در کتاب النقاش
 گفته است: این آیه شامل خلافت ابوبکر و
 عمر و عثمان است و چون اهل ایمان
 هستند و عمل صالح انجام دادند. و رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (خلافت
 بعد از من سی است). و ابن عربی این قول
 را برگزید و گفت: علمای ما گفتند این آیه
 دلیل بر جانشینی خلفای چهارگانه رضی
 الله عنہم است و اینکه خداوند آنها را
 جانشین قرار داد. راضی به امانتشان بر
 دینی بودند که خدا پسندیده بود، چون تا
 امروز هیچ کس در فضیلت بر آنها سبقت
 نداشتند. پس کار برایشان حل شد و
 سیاست مسلمانان را انجام دادند و از
 حوزه دین دفاع کردند، پس وعده در میان
 آنها محقق شد و اگر این وعده برای آنها
 محقق نشد پس در مورد چه کسی شده؟ و
 بعد ایشان تا امروز کسی مانند آنها نیست
 و پس از آن نیز کسی نخواهد بود. خداوند
 از ایشان راضی باشد. فخررازی در تفسیر
 خود ذیل این آیه شریفه می نویسد: دلت

الآیة علی إمامة الأئمة الأربعة. (رازی،
 ۱۴۲۰ق، ج ۲۴، ص ۴۱۳).
 بعضی از مفسران اهل سنت است در
 تفسیر این فراز از آیه «لَیْسَتْ خَلِیفَتُهُمْ فِی
 الْأَرْضِ» برای تطبیق آیه شریفه بر خلفا،
 تفسیری خاص از این فراز ارائه داده اند تا
 بتوانند مدعای خود را اثبات کنند. آنان
 فتوحات صورت گرفته در زمان ابوبکر و
 عمر را همان استخلاف در زمین (همراه با
 تمکین) برمی شمردند و آن را دلیلی بر
 امامت و خلافت خلفای راشدین می دانند.
 شیخ طوسی به نقل از جبایی و دیگران
 می نویسد: استدلال الجبائی، و من تابعه
 علی إمامة الخلفاء الأربعة بأن قال:
 استخلاف المذكور فی الآیة لم یکن إلا
 لهؤلاء، لأن التمکین المذكور فی الآیة إنما
 حصل فی أيام أبی بکر و عمر، لان الفتوح
 كانت فی أيامهم، فأبو بکر فتح بلاد العرب
 و طرفاً من بلاد العجم، و عمر فتح مدائن
 کسری الی حد خراسان و سجستان و
 غیرهما، فإذا کان التمکین و الاستخلاف
 هاهنا لیس هو إلا لهؤلاء الأئمة الأربعة.
 (طوسی، بی تا: ج ۷، ص ۴۵۶) از نظر این
 عده از مفسران، قلمرو تمکین دین، محدود
 به سرزمین هایی است که تا پایان خلافت
 عثمان تصرف شد و ناظر به تمکین دین در
 سرتاسر عالم نیست. مفسران اهل سنت

ذیل این قسمت از آیه شریفه یعنی «وَ لِيُبدِّلَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» برای اینکه با نظر تطبیق آیه به خلفای اربعه تعارض نداشته باشد معنای خاصی از امنیت دارند و نسبت به توجیه آن اقدام نموده و نا امنی و جنگ داخلی امت را منحل امنیت مد نظر این آیه نمی‌دانند بلکه نا امنی و درگیری و جنگ با کافران را از آیه فهم کرده‌اند مثلاً آلوسی در این باره می‌نویسد: لا ینافیہ ما وقع فی خلافة عثمان و علی رضی اللہ تعالی عنہما من الفتن لأن المراد من الأمن الأمن من أعداء الدین و هم الکفار کما تقدم. (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۳۹۵)

۸. نقاط اختلاف و اشتراک فریقین در

مورد خلیفه الله

بنابر آموزه‌های شیعه، پیامبر اکرم (ص) از ابتدای دوران رسالت به معرفی خلیفه خویش و امام مسلمانان پس از وفات خود، اهتمام جدی داشت. اقدامات آن حضرت در این مسیر، از نخستین دعوت علنی، با معرفی امام علی (ع) به عنوان خلیفه و جانشین بعد از خود آغاز شد و تا آخرین روزهای زندگانی ایشان، در راه بازگشت از حجة الوداع در ۱۸ ذی‌الحجه در غدیر خم و همچنین لحظات آخر عمرشان که دوات و قلمی درخواست کردند ادامه یافت.

اهل سنت نیز ضرورت وجود امام و لزوم تبعیت از دستوراتش را می‌پذیرند، ولی معتقدند انتخاب امام به دست مردم است و پیامبر اسلام (ص) کسی را به عنوان خلیفه بعد از خویش معرفی نکرده است. از منظر تاریخی مهم‌ترین مسئله‌ای که پس از پیامبر (ص) مورد بحث و گفت‌وگوی مسلمانان قرار گرفت، امامت بود. هیچ‌یک از آموزه‌های دینی، در هیچ زمانی مانند امامت مورد بحث و نزاع واقع نشده است (سبحانی، بی‌نا، ج ۱، ص ۲۲) علما و مفسران شیعه در ضرورت و وجوب امامت دلایل زیادی نقل کرده‌اند که در اینجا فقط به آیه قرآن به عنوان دلیل قرآنی و یک دلیل روایی اشاره می‌شود اما دلیل از قرآن منظور آیه معروف به اولی الامر است که می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» در این آیه خداوند فرمان می‌دهد که از اولی الامر اطاعت شود؛ پس باید اولی الامر موجود باشند تا از آنها اطاعت شود. (طوسی، ص ۴۰۷) تفتازانی با اشاره به این دلیل می‌گوید: «وجوب اطاعت از اولی الامر مقتضی تحقق آن است.» (تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۹). طبرسی در تفسیر این آیه با تکیه بر نکات ادبی واژه‌های این آیه شریفه اثبات می‌کند

ولایت بلافصل امیرالمومنین (ع) را می نویسد «این آیه، یکی از واضحترین دلایلی است که امامت بلا فصل علی علیه السلام را پس از پیامبر اثبات می کند. وجه استدلال این است که: هر گاه «ولی» کسی باشد که مدبر امور مردم و اطاعتش بر مردم واجب باشد و ثابت شود که مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا...» علی ع است، بوسیله نص قرآن، امامت او ثابت و واضح خواهد بود. کلمه «انما» همانطوری که گذشت، حکم را به ما بعد خود اختصاص می دهد و از غیر آن سلب می کند. هر گاه بگویند: «انما الفصاحة للجاهلية» مقصود این است که فصاحت، اختصاص بدوران جاهلیت داشته و دورانهای دیگر را از آن بهره ای نیست. و هر گاه این کلمه، دارای چنین معنایی باشد، نمی توانیم «ولی» را بمعنای دوست و هدف آیه را دوستی و محبت دینی بدانیم، زیرا این معنی خصوصیتی ندارد تا آن را برای برخی از مؤمنان ثابت و از برخی سلب کنیم. بدیهی است که دوستی و محبت دینی برای همه مؤمنان است - نه برخی از آنها - خداوند متعال می فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» یعنی زنان و مردان مؤمن، دوست یکدیگرند (توبه ۷۱) بنا بر این نمی توان آیه را بر این معنی حمل کرد و

چاره ای نداریم جز اینکه بر همان معنای اول حمل کنیم - یعنی امام واجب الاطاعه و صاحب اختیار، زیرا همانطوری که گفتیم برای لفظ «ولی» بیشتر از دو معنی نیست. هر گاه یکی از دو معنی محال باشد، دیگری محقق خواهد بود.

حدیث معروف از پیامبر عظیم الشان اسلام دلیل روایی بر وجوب امام است که می فرماید: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (مجلسی، ج ۲۳، ص ۷۶-۹۵؛ مسعودی، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۵؛ نیشابوری، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۲۰۴، احادیث ۲۵۹ و ۴۰۳؛ ابن حنبل، ج ۱۲، ص ۲۷۷؛ ج ۱۳، ص ۱۸۸، احادیث ۱۵۶۳۶ و ۱۶۸۱۹). مطابق این حدیث، هرکس بدون شناخت امام زمان خود از دنیا برود، به مرگ جاهلیت مرده است. عده ای از متکلمان اسلامی این حدیث را دلیل وجوب امامت دانسته اند، زیرا مطابق این حدیث، معرفت امام در هر زمانی یک تکلیف شرعی است، لازمه آن این است که دنیا هیچ گاه از امام خالی نباشد. (تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۹؛ ابوحنیفه، ص ۱۷۹؛ طوسی، ص ۴۰۷)

نتیجه گیری

با بررسی دیدگاه هایی که در بالا آمد به این

نتایج می‌رسیم که:

۴- امامت از دیدگاه اهل سنت فقط

یک مقام سیاسی است که دین را در مقابل هر گونه خطرات حراست کند؛ اما حق تشریح احکام دینی را ندارد؛ به همین جهت آنها عقیده دارند احکامی که از جانب خلیفه صادر می‌شود اجتهادی است و از جانب خداوند متعال نیست.

۵- طبق دیدگاه شیعه، امام دارای حق

تشریح از جانب خداوند است و معصوم از هرگونه خطا است. خلیفه و جانشین پیامبر (ص) همه وظایف پیامبر را بر عهده دارد؛ پس آن چه که برای پیامبر معتبر است همگی -جز نبوت- برای خلیفه ایشان هم معتبر است. به عبارت دیگر (خلیفه) کسی است که خلا فقدان رسول الله (ص) را پر می‌کند، پس باید دارای جمیع ویژگی‌هایی باشد که رسول خدا (ص) واجد آنها بوده است. یکی از ویژگی‌های اساسی رسول خدا (ص) عصمت است، پس جانشین هم باید معصوم باشد.

۱- امامت ریاست عام در امور دین و دنیا است و امام در هر دو مورد ذکر شده پیشوا است ریاست در امور دین و دنیا به ابعاد وجودی امام اشاره دارد.

۲- چنان که وجود رسول خدا (ص)

ذو وجوه است، جانشین ایشان هم باید به مانند پیامبر دارای ابعادی ذو وجوه باشد؛ از این رو باید به اموری از جمله: هدایت، خلق، وساطت، فیض، حفظ شریعت، تعلیم احکام، بسط عدالت، اجرای حدود، اقامه حکومت، قضاوت، تفسیر قرآن و کلام رسول خدا (ص) و تمام امور مربوط به دین و دنیا به امام مراجعه شود.

۳- طبق نظر ابن میثم بحرانی مقام

امامت، تنها برای یک شخص ثابت است. یعنی در زمان واحد وجود دو امام ممکن نیست. خلیفه و جانشین پس از رسول خدا (ص) باید یک نفر باشد. اهل سنت هم خلافت بیش از یک نفر را در زمان واحد جایز نمی‌دانند و طبق نظر شیعه، انتخاب این فرد از طرف خداوند است. طبق نظر محقق حلی مقام امامت برای امام، اصالة و از جانب خداوند است. امام همان شؤن و وظائف پیامبر (ص) را بر عهده دارد.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه سيد الرضى
- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، مقدمه
- ابن خلدون، مترجم محمد پروين گنابادى
- ناشر: علمى و فرهنگى، نوبت چاپ دهم، ۱۳۸۲
- ابن ابى حاتم، عبد الرحمان بن محمد، تفسير القرآن العظيم، ناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز، عربستان سعودى
- ، چاپ ۱۴۱۹ق.
- ابن حنبل، مسند، بی‌نا، ج ۱۲، ص ۲۷۷؛ ج ۱۳، ص ۱۸۸، احاديث ۱۵۶۳۶ و ۱۶۸۱۹
- ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، بيروت دارالجيل ۱۴۲۰ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم لسان العرب، چاپ چهارم، بيروت: دار صادر (۲۰۰۵م).
- ابوحنيفه، النعمان، شرح الفقه الأكبر، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت، ۱۴۲۸ق.
- امين، سيده نصرت، مخزن العرفان در تفسير قرآن، ناشر: نهضت زنان مسلمان، تهران، چاپ، ۱۳۶۱ش.
- آلوسى، محمود بن عبدالله، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۱۵ق.
- تفتازانى، سعدالدين مسعود بن عمر بن عبدالله، شرح المقاصد، ناشر: الشريف الرضى، ۱۴۰۹ق،
- تفتازانى، شرح المقاصد، انتشارات شريف رضى، قم،
- التفتازانى، سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله (متوفى ۷۹۱هـ)، شرح المقاصد فى علم الكلام، ج ۲، ص ۲۷۲، ناشر: دار المعارف النعمانية - باكستان، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۱هـ - ۱۹۸۱م.
- حسکانى، عبيدالله بن احمد، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، ۱۴۱۱ق.
- حسکانى، عبيدالله بن احمد، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ناشر: چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامى، تهران، چاپ ۱۴۱۱ق.
- حسيني شاه عبدالعظيمى، حسين بن احمد، تفسير اثني عشرى، ناشر: انتشارات، ميقات، تهران، چاپ ۱۳۶۳ش
- حقى بروسوى، اسماعيل، تفسير روح البيان، ناشر: دارالفكر، بيروت، چاپ بى تا.
- زمخشرى، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۴۰۷ق

- سبحانی، جعفر، الملل والنحل، ناشر: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام - قم سال نشر: ۱۴۱۶-۱۴۲۸ هجری قمری.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، ناشر: فرهنگ نشر نو، تهران، چاپ ۱۳۸۰ ش.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: دارالمعرفه، بیروت، چاپ ۱۴۱۲ ق.
- طریحی، فخر الدین محمد (۱۴۰۸ ق). مجمع البحرين، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی نصیرالدین، محمد بن محمد، تلخیص المحصل، ناشر: دار الاضواء، ۱۴۰۵ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- فراهیدی، خلیل بن أحمد (۱۴۰۹ ق). العین، تحقیق دکتر مهدی المنجزومی و دکتر ابراهیم السامرائی، چاپ دوم، تهران: دار الهجره.
- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو،
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، طیب موسوی جزائری، قم: دار الكتاب، چاپ ۱۳۶۷ ش.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، ناشر: فرهنگ نشر نو، تهران، چاپ ۱۳۸۰ ش.
- مسعودی، ابوالحسن علی، اثبات الوصیه، منشورات الرضی، قم، ۱۴۰۴ ق؛ نسفی، عبدالله، تفسیر النسفی، بیروت، دارالكتاب العربی، ۱۴۰۲ ق.
- نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بی نا، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۲۰۴، احادیث ۲۵۹ و ۴۰۳؛ نیشابوری، محمود بن ابوالحسن، إيجاز البیان عن معانی القرآن، ناشر: دارالغرب الاسلامی، بیروت، چاپ ۱۴۱۵ ق.
- نیشابوری، نظام الدین، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دار المکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.